**( 30 )**

**هذا ما ظهر و اشرق من افق البیان**

اینکه درباره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الالواح ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهرة کلمه حقی بر او القا نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت منیعه الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجت و برهان کامل و بالغ شده چون بنعمت معنویه اقبال ننمودند از نعمآء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلآء من لدی الله مالک الاسمآء حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سائرین را اخذ نموده عند ربک علم ما کان و ما یکون انه لهو العلیم الخبیر اگر ناس در امور وارده و این بلیه کبری تفکر مینمودند کل را بشاطی عز احدیه متوجه مشاهده مینمودی و لکن قضی ما اراد انه لهو المراد ای طبیب ناس را اوهام از رب انام منع نموده مشاهده در اهل فرقان نما که بکلمات مزخرفه موهومه از سلطان کلمه محروم گشته‌اند دو مطلب ما بین آن قوم محقق و ثابت بوده بشأنیکه ایام و لیالی بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر وصایت درباره قائم مشاهده نمودی که آنچه در دست آن قوم بود وهم صرف بوده حال اهل فرقان را بگذار و بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجددا باوهامات قبلیه تمسک جسته و متشبثند چنآنچه خبیث اصفهانی هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر باوهامات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید و حال آنکه خود آن خبیث میداند که ذکر وصایت ابدا در بیان نبوده و نیست و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده مع ذلک بوسوسه مشغول او و اتباعش باین اذکار ناس را از طلعت مختار منع مینمایند اینست که ناس هنوز بالغ نشده‌اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور ممنوع نمیگشتند و از حقی که بیک کلمه او صد هزار ولی خلق میشود بعید نمیماندند طوبی از برای نفسیکه حجبات اوهام را بکلها خرق نماید و ببصر حدید بمطلع عز تفرید ناظر شود مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده مع ذلک بتوهمات انفس مشرکه از ممالک بریه محجوب مانده‌اند الیوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشمرد عند الله از انسان محسوب نه تا چه رسد بمقامات عالیه به اذن جان ندای رحمن را بشنو که میفرماید ان السالک فی المنهج البیضآء و الرکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه ای مقام لقآء ربه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس و عما یتکلم به السن الناس و عما توهمت به افئدة الناس یا حبذا لمن فاز بهذا المقام الاسنی و الغایة القصوی و الذروة العلیا و الفلک الحمرآء و العز الاقصی و الطلعة النورآء و الافق الاعلی منقطعا عن اوهام من فی السموات و الارضین معرضین اهل بیان بضری قیام نموده‌اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده چه اگر ببصر انصاف مشاهده مینمودند و بما اراد الله توجه میکردند عرف قمیص الهی کل را اخذ مینمود فو الذی انطقنی بالحق بشأنی بی انصاف و غافل مشاهده میشوند که فوق آن متصور نه فاسئل الله ان یؤیدهم علی عرفان هذا البدع الذی ما رأت عین الابداع ابدع منه قل تالله انه لبدیع السموات و الارض و انه لسراج الله للعالمین و اما ما ذکرت فی المیم انه قد تعدی سوف یری خسرانه بما ارتکب الا ان یتوب و یرجع انه لهو الحاکم العزیز العلیم انا امسکنا القلم عما هو علیه لانه لیس له رأی بل کان محکوما بما یحکم به من فی حوله کذلک قضی الامر فی لوح عظیم لا تحزنوا بذلک سوف ینصر الله احبآئه و یأخذ الذین ظلموا ان هذا لحق یقین یا طبیب نسمع حنین البیت انه یقول رب نجنی من القوم الظالمین یا الهی فابتعث من یأخذنی و یخلصنی و یعمرنی انک انت المقتدر علی ذلک و انک انت العزیز القدیر الی متی اکون فی تصرف الذین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای رب خلصنی من هؤلآء المشرکین الذین ما سمعوا ندآئک و ما اجابوک قد اخذتهم الاوهام علی شأن اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد اذ جئتهم من مطلع الفضل بسلطان مبین اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجاله اجاره هم مینمود محبوب بود الامر بید الله انه لهو الحاکم علی ما یرید کبر من قبلی احبآئی و بشرهم بذکری ایاهم نسئل الله ان یوفقهم علی الاستقامة علی حبه لانها لا یعادلها شیء فی الابداع ان ربک لهو العلیم الحکیم کبر عبد الرحیم نسئل الله ان یؤیده علی حبه علی شأن یضع الاوهام تحت رجله و یکسر صنم الظنون باسم ربه العزیز الحکیم و یوفقه علی خدمته و طاعته و یقدسه عن نفحات المغلین و یجعله ذاکر نفسه بین عباده انه ولی من توجه الیه لا اله الا هو المقتدر القدیر انما البهآء علیک و علیه و علیهم من لدن عزیز حکیم